



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۰۳/۲۶

بصیر صباح

تحقیق و جست و جو در ادبیات فولکلور و نقل قول های مشهور

بخش دوم

آب زیر کاه

ادبیات عامیانه

آب زیر کاه به کسانی اطلاق می شود که زندگی و حشر و نشر اجتماعی خود را بر پایه مکر و عذر و حيله بنا نهند و با صورت حق به جانب ولی سیرتی نامحمود در مقام انجام مقاصد شوم خود برآیند. این گونه افراد را مکار و دغلباز نیز می گویند و ضرر خطر آنها از دشمن بیشتر است. زیرا دشمن با چهره و حربه دشمنی به میدان می آید، در حالی که این طبقه در لباس دوستی و خیر خواهی خیانت می کنند. اکنون باید دید در این عبارت مثلی، آبی که در زیر کاه باشد چگونه ممکن است منشأ زیان و ضرر شود.

آب زیر کاه از ابتکارات قبایل و جوامعی بود که به علت ضعف و ناتوانی جز از طریق مکر و حيله یارای مبارزه و مقابله با دشمن را نداشته اند. به همین جهت برای آنکه بتوانند حریف قوی پنجه را مغلوب و منکوب نمایند، در مسیر او با تلاقی پر از آب حفر می کردند و روی آب را با کاه و کلش طوری می پوشانیدند که هیچ عابری تصور نمی کرد "آب زیر کاهی" ممکن است در آن مسیر و معبر وجود داشته باشد. باید دانست که ایجاد این گونه باتلاق های آب زیر کاه صرفاً در حول و حوش قری و قصبات مناطق زراعتی امکان پذیر بود، تا برای عابران وجود کاه و کلش موجب توهم و سوء ظن نشود و دشمن با خیال راحت و بدون دغدغه خاطر و سرمست از باده غرور و قدرت در آن گذرگاه مستور از کاه و کلش گام بر می داشت و در درون آب زیر کاه غرق می شد. آب زیر کاه در قرون و

اعصار قدیمه جزء حبله هاي جنگي بود و سپاهيان متخاصم را از اين رهگذر غافلگیر و منکوب مي کردند. البته اين حبله جنگي در مناطق باتلاقي و نقاطي که شاليزاري داشت - مانند گيلان و مازندران - بيشتر معمول و متداول بود تا همان طوري که گفته شد، موجب سوء ظن دشمن نگردد. طريقه اش اين بود که در مسير قشون مهاجم باتلاق هاي پراکنده و متعدد و کم عرض حفر مي کردند و روي باتلاق ها را با کاه و کلشن مي پوشانيدند. بديهي است عبور از اين مناطق موجب مي شد که قسمت مقدم مهاجمين يعني پيشتازان و سوارکاران در باتلاق هاي سر پوشيده فرو روند و پيشروي آنها دچار کندي شود تا براي مدافعان فرصت و امکان آمادگي و تجهيز سپاه فراهم آيد. في المثل سپهبد فرخان بزرگ، فرزند دابويه، معاصر عبدالملک مروان، که بعد از پدر بر مسند حکومت طبرستان نشست و منطقه را در حيطه تصرف آورده بود؛ براي جلوگیری از عصيان و سرکشي ديلمي ها و ساير طاغيان و سرکشان : «از آمل تا ديلمستان چنان به خندق و مثل هذا استوار گردانيد که جز پياده را عبور ممکن نبود».

از پشت خنجر زد



پناه بر خدا از منافقان روزگار که در لباس دوستي جلوه مي کنند ولي چون وثوق و اعتماد طرف مقابل را جلب کردند در فرصت مناسب از " پشت خنجر مي زنند " و دشنه را تا دسته در قلب دوست فريب خورده فرو مي کنند. افراد منافق به سابقه تاريخ و شوخ چشمي هاي روزگار هرگز روي خوش نديند و اگر احياناً چند صباحي از باده غرور و خيانت سرمست بودند، آن سر مستي ديری نپاييد و آن شهادت مؤقت به شرنگ جانکاه و جانگداز مبدل گرديد. اکنون ببينيم چه کسي براي اولين بار از پشت خنجر زد و فرجام کار محرک اصلي به کجا انجاميد: هنگامي که ذونواس فرزند شواحيل (يا به قولي تبع الاوسط پادشاه يمن موسوم به حنيفه بن عالم) را به قتل رسانيد و به دستياري بزرگان و امراي کشور بر مسند سلطنت مستقر گرديد، چون پيرو هيچ مذهبي نبود و يا به روايتي از آيين موسي پيروي مي کرد، در مقام آزار و کشتار امت مسيح برآمد و کار ظلم و شکنجه را نسبت به اين قوم به جايي رسانيد که عاقبت پادشاه حبشه، که دين مسيحيت داشت، در صدد دفع و رفع وي برآمد و يکي از سرداران نامي خود به نام ارياط را با هفتاد هزار سپاهي به کشور يمن اعزام داشت.

در جنگي که بين ارياط و ذونواس رخ داد، ذونواس به سختي شکست خورده، منهزم گرديد و ارياط زمام امور يمن را در دست گرفت. دير زماني از امارت ارياط در يمن نگذشت که يکي از سرداران سپاه او موسوم به ابرهه که نسبت به وي حسد مي ورزيد، سپاهياني فراهم آورده متوجه شهر صنعا پايتخت يمن شد. ارياط مردی سلحشور و

شجاع بود و ابرهه مي دانست که از عهده وي در ميدان جنگ بر نخواهد آمد. بنا بر اين در صنعا به غلام خود غنوده دستور داد که وقتی در ميدان جنگ با ارباط روبرو مي شود و او را به کار جنگ و جدال مشغول مي دارد؛ وي ناگهان از پشت به ارباط حمله کند و کارش را بسازد.

چون ابرهه و ارباط مقابل يکديگر قرار گرفتند، ارباط با ضربت شمشير خود چنان بر فرق ابرهه نواخت که تا نزديک ابروي وي، شکافي عظيم برداشت! ولي در همين موقع غنوده به دستور ارباب خود، ارباط را نامردانه از "پشت خنجر زد" و به قتل رسانيد. وقتی که خبر کشته شدن ارباط به نجاشي پادشاه حبشه رسيد، سخت برآشفته و سوگند ياد کرد که تا قدم بر خاک يمن نگذارد و موي سر ابرهه را به دست نگیرد از پاي ننشيند. چون ابرهه از قصد نجاشي و سوگندي که ياد کرده بود آگاه شد، تدبيري انديشيد و نامه اي مبني بر پوزش و معذرت با انباني از خاک يمن و موي سر خويش توسط يکي از کسان و نزديکان به حضور سلطان حبشه فرستاد و در نامه معروض داشت:

«براي آنکه سوگند سلطان راست آيد، خاک يمن و موي سر خويش را فرستادم». عبارت مثلي از پشت خنجر زد احتمال دارد سابقه قديمي تر داشته باشد، زيرا افراد محيل و مکار در هر عصر و زماني وجود دارند و هميشه کارشان اين است که ناجوانمردانه از پشت خنجر بزنند. ولي واقعه اي که جمله بالا را بر سر زبانها انداخت به قسمي که رفته رفته به صورت ضرب المثل درآمده محققاً همين غدر و خيانت و منافقي ابرهه بوده است؛ چو قبل از اين واقعه هيچ گونه علم و اطلاعي از واقعه مهم ديگر مقدم بر واقعه ابرهه و ارباط در دست نيست.

پايان بخش دوم

ادامه دارد

قسمت اول اين مطب را به کمک لينک آتي مطالعه کنيد"

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jost_ojo_dar_adabiyaat_folklor_01.pdf

* * * **